

17  
81



17-81

من خواهم کرد ترک لعین رو قیامی  
اندرون منزل که بر صفت نین

زاهدان معذور دارم که  
بسیار جوان چون در عالم من

انکه ناک بر دلا مار کنی بکمک مین

قوت جان جانش در خنده زیرش

اگر بد عیب من مشایر بد است  
بری انقدر رخ و دلو در که شکر ناز

زبان خوش و لیکن دیان بر اثر  
بسوت عقل نیرت که اینج بویست

سبب مرس که فرخ اند هفت روز  
ورین چنین کلی بخار که کنی آبی

که کلام خسته اورا بسیار بیکی  
جوان مصطفی با هزار و پانصد

دوای درد که کنن از نرس جوی

که در صراحی ضعیفی او شیشه جوی

منه هم از طایف غایب با  
جمال در خنده او چشم ماهیت

مرا که میگه ابواب بی در طایف  
نور شکر در عین پرده شکر

پاره کرده و حافظه هر ارم استیلهما  
بگریه سحری دنیا ز غم شست است

ای در بهر با پستی نامی شریف  
بکنم از کی بجای و پست

چو هست طایر و نو در خاکه آن  
ز آنجا بسمان و فانی فرست

در راه عشق در خلافت است  
می نهد عیان و عانی است

با مهربان عشق اگر می داند  
قول غزل باز و نو میفرست

شعشع از دعای شرم  
در صحبت شمال و صبا میفرست

می گویند دعا و ثنا میفرست  
ی از نظر که شد برین دل

در روی خود افروز صفت خدا  
کاینکه خدای نام میفرست

هر دم غم غم است مرا و کوریا  
بکین به کف از برای فدای تو

هست که گشت بکن کار خدای  
بان خیز خود بنوا میفرست

بیاض یا که باغیج هم کرده گفت  
با درو صبر کنم دو امیرت

حافظ سرود مجلس کنون با درو فریت

توین که است و قیامت

وی مرغ بختی که در آنست

ای شاهد شکر که کند بند بیا

خواست  
کاغوش که در آنست

خواجگت از دیده دین فکر کرد

بیدارت ازین شتوه که در آنست

راه دل غش زد آن چشم خار

تا باز جاندت کند ازین

تیر که زدی بروم از آن که خطا

باری بغلط حرف زدی

تا دره پر یک ایمن روی

ای فخر دل فزوز که منزل که اینی

بیارب یکتا و اف ایام خرا

که خواست  
تا جای که نشد منزل که دوا

رفتی ز کنار منی دل خسته بگاه